بقایی ماکان به مناسبت انتشار عنوانی تازه

سعدی نظربازترین شاعر در تاریخ شعر فارسی است

آرمان ملی- هادی حسینی نژاد: قرن‌ها از دوران حیات سعدی و حافظ و مولوی و... می‌گذرد و همچنان نام و آثارشان از توجه، علاقه و پژوهش‌ها کم نمی‌شود. اینکه ماهیت و چیستی تاریخی و فرهنگی ایران به چنین توجهاتی وابسته است از یکسو و آموزه‌هایی که هنوز پس از قرن‌ها در آثار این بزرگان نهفته و به کار انسان این‌زمانی می‌آید از سوی دیگر، همچنان این دفتر را باز نگه می‌دارد، چنان که محمد بقایی ماکان، پژوهشگر شناخته‌شده، مترجم و مدرس ادبیات فارسی از پس عناوین و مکتوبات متعددی که پیش از این به انتشار رسانده، تهیه و نگارش مجموعه کتاب‌هایی را با هدف شناساندن هرچه بهتر «اندیشه‌مندان» و چهره‌های ادبی سرشناس در سال‌های اخیر در دستور کار گذاشته است. «سعدی، چنان که هست» دومین عنوان از این مجموعه است که اخیرا روانه بازار کتاب شده و به همین مناسبت، گفت‌وگوی کوتاهی را با نگارنده ترتیب دادیم که در ادامه می‌خوانید.

اخیرا کتاب «سعدی، چنان که هست» به قلم شما و از سوی انتشارات تهران روانه بازار کتاب شده است. پیش‌تر نیز کتاب «مولوی، چنان که هست» را در معرض دید و خوانش مخاطبان گذاشته بودید، پیش از هرچیز درباره روند انتشار کتاب اخیر و سایر عناوین از این مجموعه هفت‌گانه توضیح دهید.

این مجموعه که از آن‌ها نام بردید، دارای یک عنوان کلی است درباره چهره‌های تراز اول شعر فارسی که آوازه‌ای جهانی دارند. با این تفاوت که در هر کتاب، آثار و افکار یکی از آن‌ها مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد که وجه ممیز عنوان هر کتاب است. برای مثال «سعدی، چنان که هست» و «مولوی، چنان که هست» کتاب‌هایی از این مجموعه هستند که بجز حافظ، منتشر شده‌اند. علت پرداختن به این چهره‌ها طی چندین سال، از آن‌رو بوده که احساس می‌کردم آنچه غالب پژوهندگان درباره‌شان گفته و نوشته‌اند، چنان نیست که آنان به واقع بوده‌اند. فرض کنید همین سعدی که هرچه درباره‌اش می‌خوانید، جز تحسین و ستایش از سخنوری و دیدگاه‌هایش نیست، ولی کمتر یا هرگز به پس پشت این محاسن توجه شده است. از این روست که بر آن شدم تا هریک از این چهره‌ها را «چنان که هستند» در کتابی مستقل مورد ارزیابی قرار دهم.

در «سعدی، چنان که هست»، بحث را با بخش «سعدی خداوندگار ملک سخن» آغاز کرده‌اید، شاید بهتر باشد پیش از هرچیز، درباره جایگاه سعدی در زبان و ادبیات فارسی بپرسیم و مشخصا نظر شما را در این باره بدانیم.

در مورد سخنوری و سخن‌آوری سعدی، هر آنچه گفته شود کم است. به جرأت می‌توان گفت در طول تاریخ زبان فارسی، کسی به شیرینی و فصاحت او سخن نگفته است. این موضوعی‌ست که در فصل آغازین کتاب به آن پرداخته شده، ولی با این تفاوت که ویژگی‌های کلامی او از منظری تازه مورد بحث قرار گرفته و شواهدی از شیرین‌کاری‌های لفظی او در نظم و نثر ارائه شده که به قول دولت شاه سمرقندی در تذکره‌الشعرا، نمکدان شعر است.

علاوه بر مباحث زیبایی شناختی در شعر سعدی که همواره از او شاعری جذاب و دل‌خواه ساخته، وجوه اندیشگی در شعر او از اهمیت زیادی برخوردار است، کما اینکه در این کتاب به بررسی، مقایسه و تطبیق اندیشه‌های او با اندیشمندان دیگر پرداخته‌اید. کمی در این باره توضیح دهید و به صلاح‌دید خود به برخی از این مبانی اندیشگانی بپردازید.

سعدی عاشق هرچیز زیباست. شاید بتوان گفت که او نظربازترین شاعر در تاریخ شعر فارسی است، تا آنجا که می‌گوید «نظر کردن به خوبان دین سعدی‌ست» گرچه این بیت حافظ معروف افتاده که «در نظربازی ما بی‌خبران حیرانند» ولی خواجه شیراز در کار و بار زیبایی‌شناختی به پای شیخ اجل نمی‌رسد. شواهد این دعوی، در همان بخش از کتاب با عنوان «سعدی و زیبایی» آمده تا دلیلی استوار باشد برای لطافت روح زیباپسندش.

البته همان‌طور که اشاره کردید، در سعدی نکات اندیش‌مندانه یا چنان که نادرست معمول شده اندیشمندانه کم نیست، ولی اندرزگویی و نصیحت در آثار او، وجهی غالب دارد. اگر اندیشه را از منظر فلسفی مورد توجه قرار دهیم، چیز در خور تأملی از این حیث در سعدی نمی‌یابیم، حال آنکه در سنایی و عطار و مولوی و حافظ و حتی صائب یافت می‌شود. به‌نظرم عنوان «حکمت عملی» که به مجموعه گفته‌های پندآموز او داده‌اند، بیشتر از راه تکریم است، وگرنه اصطلاح «حکمت» معنای خاص خود را دارد که برای مثال برای دیدگاه‌های فلسفی سهروردی، پور سینا و صدرای شیرازی به‌کار برده می‌شود که به ترتیب، معروف‌اند به حکمت اشراق، حکمت مشاء و حکمت متعالی. ولی حکمت عملی سعدی در دایره اندیشگی قرار نمی‌گیرد. البته در سعدی، نظرات اندیشه‌مندانه هم وجود دارد که در این پژوهش با برخی از اندیش‌مندان مقایسه شده است که گاه موافق آنان و گاه در تقابل با آن‌هاست.

«عرفان» یکی از رئوس مباحث شما در «سعدی چنان که هست» است و مباحث دیگری مانند «تقدیر» در بخش «شیخ تقدیرگرا.» این در حالی‌ست که از منظر عمومی، سعدی در مقایسه با حافظ و بسیاری شاعران، شخصیتی عقلانی‌تر دارد و بیشتر اهل تفکر شناخته می‌شود. آیا این نگاه، درست است؟

این‌طور که می‌فرمایید نیست. سعدی مطالب و گفته‌های عرفانی دارد، ولی هرکس از عرفان سخن گفت، عارف نیست. مرد عارف به خود نمی‌پسندد که کسی را در چاهی سرنگون کند! اشاره‌ام به داستان سومنات در گلستان است که یکی از مغان را با سنگ هلاک می‌کند. در گفته‌های سعدی با مفاهیمی مواجه می‌شویم که متفاوت از شیوه تفکر اهل عرفان است. درخصوص تقدیرگرایی شیخ نیز جای تردید نیست. شواهد این رویکرد در این کتاب ارائه شده است. او کاملا جبری مذهب است و بارها از تاثیر «دست تقدیر» در زندگی آدمی یاد می‌کند. این موارد از موضوعاتی است که در کتاب «سعدی، چنآنکه هست» به تفصیل درباره‌شان صحبت شده، زیرا سعدی، اشعری بوده یعنی «کسبی» است و اختیار بشر را تابع مشیت الاهی می‌داند.

در بخش‌های دیگری از این کتاب، مروری داشته‌اید به رویکرد اندیشمندان دیگر به سعدی. ممکن است به اختصار کمی در این باره توضیح دهید.

همان‌طور که می‌دانید، سعدی علاوه بر اینکه ستایندگانی داشته، منتقدانی هم تاملاتی نقادانه به دیدگاه‌های او داشته‌اند که ضمن ستایش از فصاحت و ملاحت بیانش، به مواردی از این دست اشاره کرده‌اند. بنابراین از آنجا که غرض از تالیف این کتاب، شناخت سعدی چنان که هست بوده است، باید نقدهایی هم که از شیخ اجل صورت گرفته، آورده می‌شد. این منتقدان چهره‌هایی مشهور و از صاحب‌نظران معروف‌اند که نمی‌توان دیدگاه‌هایشان را نادیده گرفت. از این‌رو بخشی از کتاب به تجزیه و تحلیل نظرات آنان اختصاص یافته تا به قول افصح‌المتکلمین معلوم شود که آدمی‌زاده جایز‌الخطاست و هیچ‌کس بی‌دامن‌تر نیست.

حافظ و غزلیاتش به بخش قابل توجه از زیست فرهنگی و تاریخی ایرانیان تبدیل شده است. به نظرتان چه عواملی باعث پیشی‌گرفتن او از سعدی می‌شود؟

من شخصا هیچ یک از این دو اختر بسیار فروزان ادب فارسی را بر دیگری ترجیح نمی‌دهم. هریک دلنشینی‌ها و زیبایی‌های خاص خود را دارند. وقتی با سعدی هستم، حافظ فراموشم می‌شود و زمان که سر در حافظ دارم، عالم و آدم. غزلیات عرشی حافظ را سعدی ندارد و حافظ هم ترجیع‌بند شیرین‌تر از عسل «بنشینم و صبر پیش‌گیرم» را ندارد.

گفتید از این مجموعه، کتاب «حافظ، چنان که هست» منتشر نشده است. آیا این اثر هم به‌زودی انتشار خواهد یافت؟

راستش را بخواهید قرار بود این کتاب دو سال پیش به بازار کتاب عرضه شود، ولی ارشاد با انتشار بخشی از ابیات خواجه موافق نیستند و مجوز کتاب را موکول به حذف آن ابیات می‌دانند. به این سبب است که چاپ این کتاب پرورق در بوته تعویق افتاده است. نیازی به توضیح نیست که مقصود از این تحقیق، واکاوی افکار و اندیشه‌های حافظ بوده که اگر قرار به حذف بخشی از آن باشد، بی‌تردید عنوان کتاب بی‌مسما می‌شود، زیرا در این صورت باید تغییر یابد به «حافظ، چنان‌که نیست.» به هرحال امیدوارم مدیریت جدید، نگاهی مساعد به خواجه شیراز داشته باشد و بینش هنری را جایگزین حساسیت‌های بی‌حاصل کند.

به‌عنوان آخرین سوال، آیا کتاب تازه‌ای را در دست نگارش یا انتشار دارید؟

ترجمه رمان معروف گرگ بیابان را برای چاپ آماده کرده‌ام که دهمین ترجمه‌ام از آثار هرمان هسه، نویسنده پرآوازه آلمانی است که مانند دیگر رمان‌هایی که از او به فارسی برگردانده‌ام، به همت انتشارات تهران چاپ خواهد شد. همچنین کتاب «سه شاعر حکیم» را که درباره ناصر خسرو، سنایی و نظامی است، در دست تالیف دارم.

نیکلای گوگول و «شـــنل»

دیباچه‌ای بر موزه‌های دو قرن

محمد صابری
نویسنده و منتقد

باید طرحی نو درافکند، اما مگر می‌شود با یک و دو بار و گاه بیشتر و به‌راحتی از تاریخ‌سازان ادبیات دو قرن نوزده و بیست گذشت؟ تاریخ‌سازانی از جنس حماسه و تردید و ایمان، روایت‌هایی که طعم و عطر و بویشان انگار تا ابدیت ترد و تازه و سیال است، آثاری فخیم و گرانقدر و تاثرگذار. نه از منظر صاحب‌نظران و اهل فن، که تنها و تنها مخاطبان جدی ادبیات، تک تک این شاهکارها، هر کدام بسترساز تحول و نگرشی نوتر به جهان هستی‌اند، جهانی مالامال و آکنده از نفرت و غربت، تنهایی‌ای که مدام باز و بسیط‌تر می‌شود و دست آخر، دژخیم بدکردار توتالیتاریسم، پشتکار و بداخمی‌اش فزون‌تر! آنچه برای نگارنده و پژوهشگر این قبیل سطرها و کتاب‌ها، مایه‌ی دلگرمی و دلخوشی‌ست، این است که با مرور و بازمرورشان می‌توان کمی به فرداها امیدوارانه‌تر نگاه کرد، دنیاهای دیگری را در عالم تخیل آفرید، تجربه‌های زیستی این غول‌های تکرار نشدنی را در زندگی جاری به کار بست و دست‌آخر نشست به تماشای منظرگاه دو هستی پیش و پس از این! باشد که چنین باد.

■■■

نیکلای گوگول (۱۸۵۴- ۱۸۰۹) را پدر رئالیسم در ادبیات فاخر روسیه می‌دانند، هرچند که می‌توان او را در شمار مدرن‌ها نیز آورد، این جمله‌ی منتسب به داستایوفسکی و یا تورگینف «همه ما زیر شنل گوگول بار آمده‌ایم» نشان‌دهنده جایگاه ممتاز و بی‌بدیل گوگول و داستان کوتاه «شنل» اوست که انگار دو قرن پیش روزگار امروز را زیسته و دردهای بی‌شمار آن را با گوشت و پوست و استخوان درک کرده است. پیرنگ داستان کوتاه شنل روایت کارمند نسبتن دون‌پایه‌ای‌ست که سال‌های زیادی از عمرش را با شنلی پاره به‌سر برده است و هر بار به تعمیر و رفوی آن برآمده تا اینکه به توصیه خیاط و همکارانش و با دوصد زحمت و پس‌انداز موفق به تهیه‌ی یک شنل نونوار شده است. در همان زمان به مهمانی سرپرست اداره‌شان دعوت و در راه طعمه دزدانی نابه‌کار می‌شود و گران‌بهاترین دستاورد زندگی‌اش را از دست می‌دهد و پس از آنکه به یکی از عالی‌رتبه‌گان مقام قضا برای تظلم و دادخواهی پناه می‌برد، با رفتار پرخاشگرایانه و حقیرنوازانه تندی از جانبش رانده می‌شود و پس از چند روزی از شدت سرما و یخبندان فرو رفته در آن شب کذایی، دنیا را برای دنیا دوستان باقی می‌گذارد. نقطه اوج این پیرنگ، از اینجا آغاز می‌شود که روح آکاکی دست از دامان «شخص مهم» داستان برنمی‌دارد. شنل داستانی به غایت ساده، بی‌پیرایه و یکدست است، بی‌هیچ گره افکنی و گره‌گشایی معمول داستان‌ها و حتی تکنیک‌های مدرن داستان‌نویسی! اما در همان اوان کار خواننده را به چنان حس ترحمی انسانی و کنجکاوی‌ای فراانسانی وامی‌دارد که تا آخر داستان، سوز سرما و یخبندان را و از آن جگرسوزتر، بی‌عدالتی پهن شده در سفره زندگی فرودستان جامعه را تا عمق وجودش درمی‌یابد. «در سن پترزبورگ برای کسانی که چهارصد روبل در سال عایدی دارند دشمنی سرسخت در کمینشان نشسته و این دشمن آشنا کسی نیست جز یخبندان شمالی و سرمای منهای پنجاه درجه. در حوالی ساعت هشت تا نه صبح باد یخبندان شمالی، بی‌تبعیضی چنان نامهربانانه شلاق بر سر و صورت‌ها می‌کشدد که کارمندان بیچاره نمی‌دانند دماغشان را توی کدام سوراخ فرو برند.» فضای کاملا رئالیسمی داستان به قدری شفاف و سینمایی ترسیم شده که مخاطب لحظه‌ای در ضرورت وجود یک شنل برای قهرمان داستان «آکاکی آکاکی ایویچ» تردید نمی‌کند. در شنل چه چیزهایی می‌بینیم که فکر می‌کنیم گوگول انگار آن را برای حاضران قرن معاصر نیز نوشته است، انگار این داستان ماست، انسان معاصر در قرن بیست و یکم، درست سه قرن بعد از پرواز روح نویسنده از این قرن!

۱- اختلاف طبقاتی: در شنل اختلاف طبقاتی بیداد می‌کند، عالی‌منصبان با جامه‌های زربفت و پشمینه‌های نرم و گرم و سورتمه‌های آماده به خدمت به محل کار می‌آیند و قبل از شروع به کار با نوشیدنی‌های داغ و سیگارهای برگ ذائقه‌شان را از گرمایی مطبوع می‌نوازند و در مقابل فرودستان جامعه با پای پیاده و شنل‌های نامرغوب و بعضا وصله‌پینه، جان نیمه‌جان فروهشته از سرمایی سخت و سوزان را به محل کار می‌رسانند. در اینجا همه چیز عادی است، همان‌طور که در قرن حاضر نیز همه چیز این روزگار و این توحش غیرانسانی در لباس مدرنیته بی‌درو پیکر و این فاصله مرگ‌زای تراژدیک کاملا انسانی‌ست! فاصله‌ی بین دار و ندارپذیرفتنی‌ترین و بی‌جرو بحث‌ترین مسأله انسانی است.

۲- پذیرش فقر: آکاکی با همه درون‌مایگی ذاتی و انزوای شخصی و سر در لاک بی‌توقع‌ترین آدم دنیا فروبردن، همه تلاشش را برای نخریدن شنل جدید به کار می‌بندد، اما زوزه شلاق‌کش بی‌امان سرمای سن پترزبورگ، بی‌رحم‌تر از آن است که بتواند برای خلاصی و در امان ماندنش به این قبیل همت و تلاش بی‌نتیجه دل ببندد، پس باید به فکر تهیه شنلی جدید و گرم و آبرومند باشد. اما چگونه؟!... آکاکی بین اراده لازم جهت تهیه پول که آن هم با هزار غرولند و اخم و تخم خیاط در تفهیم غیرقابل تعمیر بودن شنل قدیمی‌اش به‌دست آمده با اراده ذاتی تحمل و صبوری در برابر ستمگر سوز باد، حالتی مابین فهم و نفهمی عجیبی را تجربه می‌کند، درست شبیه ادراکات نامفهوم فقرای قرن حاضر در برابر دو گزینه مدارا و قیام. «آکاکی فکر کرد و فکر کرد و سرانجام تصمیم گرفت مخارج روزانه‌اش را حداقل برای یک سال تقلیل دهد: باید از نوشیدن چای عصرها صرف نظر کند، شب‌ها را بی‌شمع سر کند، روی سنگفرش خیابان‌ها با نوک پا راه برود تا تخت کفش‌هایش ساییده نشود، ملافه‌اش را به رختشوخانه ندهد و... برای او تحمل این وضع دشوار می‌نمود اما به‌تدریج به وضعش خو گرفت حتی خودش را عادت داد که شب‌ها را بی‌شام سر کند در عوض با فکر شنلی که قرار بود یک روز مال او شود خودش را از نظر روحی تغذیه می‌کرد...» انگار انسان زود به همه چیز عادت می‌کند!

۳- «شخص محترم» که در بدو امر انسانی‌ست خداترس و مومن و آراسته به‌تزکیه به محض دریافت ارتقای رتبه‌ای ناچیز، برای تشکیل یک امپراطوری بزرگ اتاقش را به دو بخش تقسیم می‌کند و قسمت حقیرتش را با گماردن دو مامور کنترل و سپردن مسئولیت عریضه‌نویسی برای مستمندان به این امر اختصاص می‌دهد و قسمت بالانشینش را با میز و صندلی چرمی نویی به خود که بتواند در مقام رسیدگی به امور ضعفا با دیدی از مقام بالاتر به رتق و فتق امور بپردازد و از این گونه بسیارست نوکیسه‌های تازه به صدرات رسیده در قرن که گذشته‌شان را در ملحفه فراموشی و خودپسندی حالای‌شان پیچیده و از یاد برده‌اند که تا همین دیروزها که بوده‌اند و کجا: «در این روسیه‌ی مقدس ما همه چیز از عشق مفرط به تقلید مسموم شده و هر کسی سعی دارد ادای مافوقش را درآورد.»

۴- «فراز پایانی» از آنجا که پیرنگ داستان تماما دارای روحی بیرونی بوده و همه اتفاقات داستان خارج از ذهن قهرمانان و ضد قهرمان اتفاق می‌افتد، حالا به نقطه‌ی اوج داستان می‌رسیم، آنجا که روح به سفر رفته آکاکی پس از دریدن شنل رهگذران کوچه و خیابان، بالاخره شخص محترم را در یک شب آرام کم سرمای بعد مهمانی پیدا می‌کند و با پاره کردن شنل بر تنش، انتقام آن همه بی‌مروتی‌ها را از او و همه تعریف‌های عدالت در کتاب‌ها می‌گیرد. انتقامی نه کور و خشمی نه پوچ که بسیار آگاهانه و دردمندانه و از سر اراده‌ای بزرگ و فراموش نشدنی. باشد که روزی دردمندان روزگار چنین کنند.

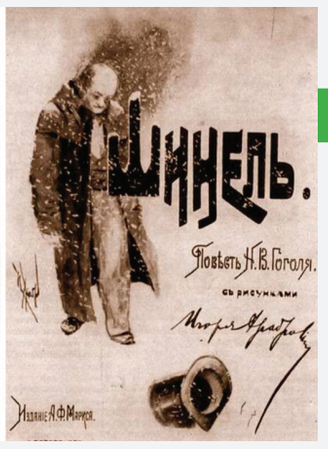

اخبار کتاب

ما آن سوی فصل‌ها خانه داریم

نقد و نظر بر سروده‌های شهین راکی

فیض شریفی
شاعر و پژوهشگر

شهین راکی شاید از جهت نسب‌شناسی و آنتولوژی به نیما، شاملو و سهراب سپهری برسد، بدون آنکه از زبان آنها مدد گرفته باشد. اوج فعالیت این شاعر در دهه‌ی هشتاد و نود است. شعرهای راکی، تم تغزلی و طبیعت‌گرایانه‌ای دارد. فرم کار سروده‌هایش گاهی با فرم کار احمد شاملو یکی است. در این اشعار، معشوق صورت متعال و ایده‌آلی پیدا کرده است که با مفاهیم آمانیستی آمیخته شده است. در این سروده‌ها تأثیر عرفان ایرانی و هندی و ژاپنی و سوررئالیسم و پل الوار را به لونی مشاهده می‌کنیم. نوع فرم شهین راکی قطعه‌هایی است که انضباط پیدا کرده‌اند. شعرهای او وزن و ریتم درونی دارند و طرز کتابت و ایجاد موسیقی درونی به مدد همخوانی حروف و واژه‌ها و چینش ویژه و تقطیر شده سطرها صورت گرفته است. شعرهای شهین راکی تونیک و پایان‌بندی‌های محکمی دارد. برخی از شعرهای راکی دیارگرایانه و بومی است و بعضی از تشبیه‌ها و استعاره‌های اشعار او تازه، نوآیین، مدرن و گاه فلسفی. معشوق شاعر در این اشعار نشانه‌ی جغرافیایی و تاریخی ندارد و شعر وارد جزئیاتی از زندگی او نمی‌شود و چون سعدی و شاملو از نمای اندام و جنسیت او حرفی به میان نمی‌آورد.

به چند نمونه از برش‌های شعری شاعر بنگریم: «به عشق/ که ساده‌ترین حکمت است/ آراسته و/ در دام هیچ/ نشسته‌ام/ که جهانی به تکاپوست...»، «کثرت شبی که با ظلمت/ قرارش بود/ طویل که می‌شود و/ مردمک‌ها/ به ترجمه‌اش/ زبان می‌گشایند/ مثل من/ که هر نیمه شب/ از خواب برمی‌خیزم و/ ترا می‌نویسم...» شاعر در این پارها، یک معشوق الیت و ازلی و ابدی را تصویر می‌کند. در برش‌های بالایی با شعری منضبط و فرمیک طرف می‌شویم. چینش سطرها هم عمومیت دارند و شعرها حال و هوای واحدی دارند. شهین راکی اغلب از واژه‌های نرم و ولرم و بومی استفاده می‌کند، مثل: «آب، خواب، درخت، ماه، آفتاب، علف زار، تمدار (دار قالی)، کرفس‌های زلال، نوباوگان علف، دامنه‌های سترگ، گردنه‌های شلال، کلاله‌های نورسته چویل، روناس‌های هلیک (گیاهان معطر)، رشته کوه‌های زاگرس، تطهیر، همهمه آرام، خیال محض، حیرت حریر رؤیا، سکوت، ...» شاعر، اغلب از استعاره‌های مکنیه و تشخیص‌دار و پدیدارشناسانه استفاده می‌کند تا فضای شعر را انتراعی (یا سوررئال) کند، مثل: «نجوای آب، ریشخند خواب، زوزه‌ی باد عصیان درخت، دست زمان، قهقهه‌های جنون، جدال ماه و آفتاب، غمزه‌ی ماه، شوریدگی انگشتان، قاموس سرد درختان خفته، لکنت دل، حریر بی‌برگ رؤیا، حلقوم بهاران، گسترش صمیمیت حزن، خواب سنگ، خنج خورشید...» این ترکیب‌های تصویری استعاری، مفهوم شعر را موجز و فشرده می‌کند اما از سویه‌ای دیگر، کسره‌های مضاف، حرکت شعر را کند می‌کند.

شهین راکی هرچه بیشتر پیش می‌رود، از توالی اضافات فاصله می‌گیرد و حرکت شعر را تندتر می‌کند و به روایت و وصف روی می‌آورد: «شعر پرنده‌ای است/ که/ به سقوط نمی‌اندیشد/ بال می‌تکاند/ از غبار شب...» یکی از ویژگی‌های شعر شهین راکی این است که وقتی به مسأله شعر می‌پردازد، کلماتش کمتر رنگ و لعابی را به خود می‌گیرد و خیلی ایما و استعاره و اشاره به کار می‌برد، درحالی که در شعر فروغ فرخ‌زاد و شعرهای مستانه‌ی نصرت رحمانی، کلمه‌ها رنگ و لعاب جنسیتی دارند. یکی دیگر از شاخصه‌های شعری شهین راکی این است که شعر او بر سطح و عمق، روی چرخه‌ی نرم تغزل جدید پیش می‌رود و شاعر، «من» انسانی و فلسفی و اجتماعی و تاسیانی خود را گسترده می‌کند. به پاره‌های زیرین نگاه کنیم: «ته نشین‌ها/ بر بستر رودی که خشکید/ درد شراب خمارانی‌ست که/ با هفت هزار سالگان برابرند...» در شعرهای شهین راکی امپرسیون‌های نرم و ولرم عرفانی و عاطفی در هم آغشته می‌شوند و استعاره‌ها بین روابط، معانی و کلمات پیوند می‌خورند و درهم ریزی اسطوره و تلمیح به سیالیت زبان یاری رسانده است و آن را شطح گونه و نوستالژیک کرده است. شهین راکی به گونه‌ای ژرف متکی به ایماژ (تصویر و خیال) در خلق شعر عاشقانه می‌کوشد. شعر او مملو از تصویرهای امپرسیونیستی است که جوهری عاشقانه و عارفانه دارند و محبوب از دل این تصویرها سر، بلند می‌کند: تصویرساز مایه‌ی کار خود را از احساس اخذ می‌کند و صرف احساس نامستقیم و بی‌درنگ خود را به نمایش می‌گذارد. تجربه زیستمانی او از روزی بهاری تا حدودی از عواطف معینی سامان پیدا می‌کند و تا حدودی از اندیشه‌های معینی که خود اندیشیده است، اما بیشتر آن‌ها خوشه‌ای از تأثیرات حسی‌اند، این تجربه مشتمل دیدن بلوط‌ها، نشیب‌ها، نفس سمی درختان، طعم فسفری میوه، گلبرگ‌های نیلوفری، رؤیت شبنم بر ملاحت گونه بنفشه است که همه سمبل رهایی شده‌اند، چون آنها از ذات پر سخاوت ابرها برخوردار شده‌اند. ایماژ را می‌توان بازنمایی چیزی از راه زبان تجربه حسی دانست که تخیل تجربه‌ی حسی ما را به طوری نامستقیم بیدا می‌گرداند.